

در مجموعه داستانهای آنتن خاموش و به کی سلام گم بخش مهمی از داستانشا به مسأله زن اختصاص یافته است. در سووشون، رمان از نظرگاه زری روایت می‌شود و در جزیره سرگردانی، هستی و مشکلات وی محور داستان است.

باید در نظر داشت که دانشور در آثار خویش به طرح مشکلات زنان طبقه متوسط و توسعاً طبقه متوسط می‌پردازد و این امر ناشی از محیط نشو و نماي خانم دانشور است. هنر خانم دانشور عمدتاً در پرداخت زندگی زنان طبقه متوسط اجتماعی است و وی توانسته بخوبی از عهده این کار برآید.

نویسنده در جزیره سرگردانی به تفصیل درباره سه گروه از زنان سخن رانده است:

۱. هستی، نماینده زنان روشنفکر که دست‌پرورده دانشور است،
۲. توران، نماینده زنان طبقه متوسط درس خوانده،
۳. عشرت، نماینده زن مرفه پوک و بی‌فرهنگی که هنر خود را در مصرف کردن به تماشا می‌نهد.

الف - هستی: زنی است هنرمند، دارای تحصیلات دانشگاهی، شاغل در وزارت فرهنگ و هنر و صاحب دفتر و دستک، محشور با استاد مانی و جلال آل‌احمد و دانشور و در واقع دست‌پرورده سیمین؛ کسی که سری در سیاست دارد، در کلاسهای حمید عنایت حاضر می‌شود، حتی یک بار

ازدواج می‌کند. توران او را گنجعلی گاراژدار می‌داند، زنی است با همه مشخصات یک زن دلفریب که هنر به دام اندازی مردان را تمام و کمال آموخته، با رفتاری غیرمنطقی که به بافت کلی داستان لطمه وارد کرده است.

عشرت به رابطه نامشروع با مردان خان‌تن می‌دهد؛ وضعیتی عجیب و نامتعادل دارد. وی بر آنست که از زندگی حداکثر استفاده را ببرد و بر این باور است که حداکثر بهره‌گیری از زندگی در شکستن سد جنسیت مستتر است و شکستن سد جنسیت در رابطه جنسی با مردان خلاصه می‌شود. تمام هم و غم او مصروف حمام سونا و آرایش و... می‌شود. هنگامی که به ادعای خود از مردان خان‌بازار می‌شود، سعی می‌کند از گنجور [شوهرش] مطلق بگیرد، به این امید که زن مردان‌خان شود. با استکاف مردان‌خان از ازدواج با وی، بین بست نشستن در حرم شاه عبدالعظیم و کلفت امام رضا شدن تا به عشرت‌کنده پناه بردن سرگردان است. (ص ۲۵۳) دست آخر به عشرت‌کنده پناه می‌برد و با تلاش هستی [دخترش] به خانه توران مادرشوهر سابق و دشمن چندین ساله‌اش برمی‌گردد و به عنوان رابط چریکها انجام وظیفه می‌کند.

فرزانه زنی است که چهره‌ای مبهم از وی در زمان ترسیم می‌شود، زنی تحصیلکرده که با

نگران اینککه می‌باید صید از دام وی برسد از اساسی‌ترین حق خود چشم‌پوشی می‌کند و به خانه‌نشینی گردن می‌نهد. و حتی آنجا که شوهر روشنفکرش تصمیم می‌گیرد در کاری مشارکت کند، صمیمانه مشارکت می‌کند. زنی رام و دست‌آموز از نوع روشنفکر. دست آخر نیز به عرفان پناه می‌برد زیرا سلیم شوهر عارفتش شیفته این مسلک است و بر آن است تا جامعه‌ای بر مبنای عرفان، برابری و آزادی بنا نهد، متها در چنین جامعه‌ای نیز این مردان هستند که تصمیم‌گیرنده اصلی هستند.

دانشور پیش از این در رمان سووشون تصویری مطلوب‌تر از زن ایرانی به دست داده بود. زری پس از مرگ یوسف یک ته زمام امور را در دست می‌گیرد و به نوعی استقلال وجودی دست می‌یابد، بی‌آنکه همچون هستی تحصیلات دانشگاهی داشته باشد.

ب - توران: نمونه نمادین زن طبقه متوسط، «دبیر ادبیات دبیرستانهای پایتخت»، زنی که با خاطره شهادت پسرش زندگی می‌کند - از دید نویسنده داستان، مرگ پسرش - زنی که اواخر عمر تصمیم می‌گیرد به دانشگاه وارد شود، با سلیم بحثهای روشنفکری می‌کند، زنی که سعی می‌کند در مجادله لفظی خود به فروزانفر بقیانند که شعر نو را باید با دید دیگری نگریست و ما حاصل نگاه دیگر است که به شعر نو معنی می‌دهد. زنی که سعی می‌کند مشکلات دانشجویان سیاسی را پاسخ گوید،

فهرمان سلیمانی

# سرگردان در جزیره سرگردانی

او را به جرم فعالیت سیاسی روانه زندان کرده‌اند بزرگی شده زیر نظر مادر بزرگی که با خاطره شهادت پسرش در نهضت ملی شدن نفت زندگی می‌کند.

در جامعه‌ای مردسالار که هنوز مفهوم مشارکت اجتماعی شکل نگرفته است، نباید توقع داشت که زنان در عرصه رویدادهای اجتماعی حاضر باشند، اما هستی سر آن دارد تا در حیات اجتماعی سهم و دخیل باشد؛ ندانسته به فعالیتهای چریکی کشیده می‌شود و این مصادف با دوران خواستگاری سلیم از وی است. بخش عمده‌ای از اوقات وی مصروف دلرباییهای زنانه - البته به شیوه روشنفکری - می‌شود تا نظر مساعد سلیم را جلب کند. هدف عمده، دست و پا کردن شوهری مناسب یا ویژگیهای پولداری و روشنفکری است. روشنفکری که بین زادالعماد و حلیه‌المقین و آرای دکتر شریعتی و عرفان ایرانی و هنری سرگردان است. از کار کردن زن خود در بیرون از خانه هراس دارد و هستی

زنی که در این بستهای فکری به آنان مدد رسان است. این زن روشنفکر و انقلابی که با سبلی روی خود را سرخ می‌دارد، چهره دیگری نیز دارد؛ او زنی است که همواره نگران چشم زدن بچه دیگران است (ص ۸۵) وقتی محسن را می‌بیند مثبت پر استغناء را دور سر محسن می‌گرداند و ورد می‌خواند (ص ۹۰) به هستی می‌گوید: اصلاً کشیدن شمایل حرام است کشیدن بدن لخت یک مرد نامحرم که دیگر حرام اندر حرام، خداوندگار عالم روز قیامت از تو می‌خواهد که این شمایل را زنده کنی و چون نمی‌توانی... (ص ۱۰۹) زنی که هم خویش را مصروف ایجاد مزاحمت تلقنی برای عروس سابقش عشرت و سیمین می‌نماید، زادالعماد می‌خواند و... زنی سرگردان میان اقل بودن و روشنفکر بودن.

ج - عشرت: زنی که پس از شهادت شوهرش - به تعبیر نویسنده مرگ - با احمد گنجور دلال و پادوی امریکاییها در وزارت آموزش و پرورش

گروههای انقلابی همکاری می‌کند. او می‌توانست نماینده زنانی باشد که به گونه‌ای تفاهم انسانی و استقلال وجودی با جامعه مردان رسیده است، اما زندگی وی مصروف مبارزات انقلابی شده و چنین تفکری خوشایند نویسنده رمان نیست از همین رو به وی نمی‌پردازد و نقش او در رمان به اندازه‌ای طرح می‌شود که بتواند حسادت زنانه هستی را در خصوص رابطه با مراد [دوست و همفکر انقلابی هستی] با او برانگیزد.

زن ایرانی حق دارد از خانم دانشور - که سالها در متن جریانات روشنفکری زندگی کرده - بپرسد که آیا تمامی ارزشهای انسانی زن این مرزوبوم در رمان جزیره سرگردانی ترسیم شده است؟ بی‌تردید زنان روشنفکر و تحصیلکرده که به نحوی با حرکتهای انقلابی آشنا و مرتبط بوده‌اند حق دارند هستی را نمودگار زن ایرانی ندانند. طی سالیانی که ماجراهای رمان شکل گرفته، خود سیمین به عنوان



نمودگار زن روشنفکر ایرانی و جلال به عنوان نمودگار مرد روشنفکر ایرانی با یکدیگر زندگی کرده‌اند ولی رابطه آنها از این نوع که در رمان ترسیم شده نبوده و این نکته‌ای است که سیمین نیز خود بدان معترف است<sup>۲</sup>. زن زن روشنفکر ایرانی در این سالها بدین اندازه منفعل و واداده است و نه مرد روشنفکر ایرانی بدین مابه مستمگر.

رمان جزیره، سوگ دانی واقع‌گرایانه نوشته شده و در رمانهای واقع‌گرا مهم‌ترین عامل توفیق رمان‌نویس روند منطقی تحول شخصیت افراد است. در رمان جزیره، سوگ دانی تحولی در کار نیست، تنها عشرت - بوکت‌ترین و بی‌هویت‌ترین عنصر داستانی - دچار تحول شخصیت می‌شود، اما این تحول به هیچ وجه منطقی نمی‌نماید و خواننده قادر نیست فاصله زورف تحول او را - که بی‌هیچ مقدمه و تمهیدی صورت گرفته است - دریابد. در رمان هیچ حادثه‌ای که حاکی از متنبه شدن وی باشد روی نمی‌دهد و هیچ آموزشی نمی‌بیند ولی به محض وارد شدن به خانه توران، با گروه‌های انقلابی مرتبط می‌شود و مدرسان آنها می‌گردد.

## ۲. ایدئولوژی

دانشور خود را ایسته به ایدئولوژی خاصی نمی‌داند از همین رو ایدئولوگ‌ها و افراد ایدئولوژی‌زده در نزد وی محکوم به شکست هستند این تفکر او در شیوه روایت و قضاوت در بنات نخله‌های فکری و وضعیت گروه‌های اجتماعی در سراسر زمان به چشم می‌خورد. در این خصوص می‌توان با میلان کوندرا همصدا شد. آنجا که می‌گوید: «هریک از ما، خودآگاه یا ناخودآگاه، تاریخ شخصی خودمان را مدام بازنویسی می‌کنیم، مدام مفهوم خودمان، مفهوم موردنظر خودمان را به وقایع می‌بخشیم، گلچین می‌کنیم و می‌آراییم؛ چیزهایی را برمی‌گیریم که به ما اعتماد به نفس می‌دهند و ما را خوشود می‌کنند، حال آنکه هرچه را که احتمالاً ناراحتان می‌کند، حذف می‌کنیم؛ هشی سرگردان است و درصدد کشف حقیقت، این دست‌پرورده سیمین بی‌اینکه به ایدئولوژی خاصی ایسته باشد، یا همگان محشور می‌شود، بدون آنکه احساس آرامشی به وی دست دهد.

دانشور برای اینکه خود را از زیر بار «هرآنچه رنگ تعلق پذیرد» آزاد نماید، رمان را عرصه طرح نظرات خود می‌کند و به تعبیر کوندرا به حذف چیزهایی می‌پردازد که احتمالاً وی را می‌آزارد. در خلال صفحات ۳۱ تا ۳۷، رمان، در قالب گفت‌وگوی طولانی بین هشی و سلیم به طرح مسائلی چون اومانیسیم، مهدویت انقلابی، مارکسیسم، انقلاب، ایدئولوژی و ایدئولوژی‌زدگی، شیطان‌زدگی، رئالیسم و... می‌پردازد، تبیین تاریخ می‌کند و بنیه مکاتب فکری مختلف را می‌زند و سعی می‌کند نقاط ضعف هریک از این مکاتب را بنمایاند و نشان دهد که چگونه انسان معتقد به ایدئولوژی تک‌بندی است. در سراسر کتاب می‌توان از این نوع نظریه‌پردازیها یافت، در حالیکه کار

رمان‌نویس دست کم به لحاظ شکل، از نوع کار نظریه‌پردازان اجتماعی نیست. رمان‌نویس اگر به نقد ایدئولوژی‌ها و مکتهای سیاسی و فکری می‌پردازد، باید نقد خود را از رهگذار کنشهای عناصر حاضر در داستان نشان دهد و خواننده یا تجزیه و تحلیل اعمال داستانی دریابد که فلان نظریه درست نیست. شیوه روایت رمان - روایت دانای کل - نیز به این وضعیت دامن می‌زند.

این سخن به معنای درست بودن یا نادرست بودن آرای مطروحه خانم دانشور در باب ایدئولوژی نیست بلکه سخن بر سر شیوه بازگویی است که الزاماً در رمان یا دیگر انواع تبیین و تحلیل نظریه‌ها تفاوت دارد.

حضور خود نویسنده به عنوان شخصیت داستانی نیز به این وضعیت دامن می‌زند. شیوه روایت دانای کل، نقش دانشور را بسیار برجسته کرده است؛ زنی که همواره به دانشجویان خود شیوه درست تفکر را می‌آموزد و کلاسهای معلمی از دانشجویان مشتاقی است که گرد شمع وجود او جمع می‌شوند. زنی که خلیل ملکی او را سنگ صبور خویش می‌نامد و خطاب به ایشان می‌گوید: سیمین خانم، قهرمان تو همیشه قهرمان نمی‌ماند، به تبتو رو آوردیم که به آزادی اعتقادی نداشت، به نهرودل بستیم که نوزد از آب درآید و سیمین در مقام دانای کل به او می‌گوید: تنها به خودت اعتماد کنید (ص ۲۸). سیمین به خانواده‌های زندانیان سیاسی کمک می‌کند (ص ۵۲) اما این کمک از سر عاطفه انسانی است نه وابستگی به حزب و گروهی. درماندگان سیاسی را از سر شفقت «بره سرگشته» بی‌شان، می‌خواند (ص ۵۹). گویی این همه سرگشتگی در جزیره سرگردانی حاصل ایدئولوژی‌زدگی است.

## ۳. مشکلات ساختاری رمان

در هر اثر داستانی پیوند ارگانیک و زنده اجزای داستان با یکدیگر و نقش آنها در شکل‌گیری و حرکت کلی داستان، اصلی است تعیین‌کننده که هرگز نباید از آن غافل کرد. حضور عناصری که پیوندی با کلیت داستان ندارند، ویژگی رمانهای قرون هجده و نوزده اروپاست که نویسنده به غلغل اقتصادی کوشش داشت بر حجم داستان خود بیفزاید و در این افزایش حجم وحدت کلی داستان و پیوند اجزای آن چندان مورد نظر نبود.

شتاب رمان در قرن بیستم به بشر این قرن اجازه نمی‌دهد که روده‌درازیهای آنجانی نویسنده‌گان را برتاید، از این رو نویسندگان، موجزنویسی و طرح وحدت اصولی را در داستان‌نویسی مدنظر قرار داده‌اند.

در رمان جزیره، سوگ دانی عناصری یافت می‌شوند که نقشی زنده در پیوند اجزای داستان ندارند، ظهور بکاره و دفعی تیمسار و مصدر وی در اواسط داستان، خواننده را به یاد رمانهای قرن نوزدهم اروپا می‌اندازد، تنها عملی که از جانب وی انجام می‌شود سفارش شاهین است به تیمسار تا در سربازی به وی سخت نگیرند، حذف صفحاتی که اختصاص به احوال تیمسار و مصدر وی دارد به

راحتی امکان‌پذیر است بدون اینکه خللی به رمان وارد شود.

## ۴. توصیفات داستانی

درست است که در رمان توصیف، نقشی تعیین‌کننده دارد ولی در جزیره، سوگ دانی گاه این توصیفات به تعبیر قدما به اطناب ممل می‌انجامد و حوصله خواننده را تنگ می‌نماید، توصیفات شاعرانه که حاصل ممارست دانشور در متون کهن است گرچه گاه در نهایت زیبایی است ولی رمان ساختاری جداگانه از یک قطعه ادبی دارد:

«هستی پنجره را باز کرد و به حیاط نگاه انداخت. خورشید با سرشاخه‌های بید مجنون جلو حیاط که نه از شرمساری بلکه به عادت همیشگی سر به زیر داشتند، سلام و احوالپرسی کرده، انگار دهنه‌بوسی هم کرد، بعد روی کاجها خستگی در کرد و برای ثواب به درختهای لخت سرکشید، صبح به خیر گفت. مژده‌شان داد که بزودی رخت سبز عیدشان را در برمی‌کنند و اگر پردبار باشند، شکوفه‌ها با گلپاشان، نقشهای رنگی پوشش سبزشان می‌شود. درختها سر تکان دادند انگار نق زنده؛ ما که حمام نرفته‌ایم، خورشید به خنده شکفت و گفت: غمتان کم، آسمان بغض می‌کند و بغض که ترکیب سر و تن شما را می‌شوید. درختها وعده خورشید را باور نکردند، حافظه درستی که نداشتند، باز سر تکان دادند و خورشید می‌گفت هر روزی از روز دیگر گرمتر و درخشانتر بر شما می‌تابم. یادتان نیست؟ درختها ناز کردند و گفتند: اما یک تگرگ که برسد لباسهایمان را پاره‌پاره می‌کند. خورشید قهقهه زد و گفت: پس یادتان آمد.

آواز یک پرنده صبح خوان از جایی به گوش رسید و گنجشکها، شادمان از میان برگهای سوزنی کاج جوابش را دادند. درباره بهار کنکاش داشتند. خورشید حالا با درخت یاس پفنده که زیر پنجره بود سر به سر می‌گذاشت و می‌گفت: «بی‌ما عیشها کرده‌ای!» جوانه هم که زده‌ای. هشی اندیشید: ناگهان روی می‌دهد. مثل معجزه، درختهای لخت از زمستان جان سالم دربرده، با مکیدن شیره زمین و روح آفتاب و مهتاب و ترشدن با اشک شوق آسمان، زندگی دوباره می‌یابند. یک روز صبح می‌بینی گرده سبزی روی همه‌شان پاشیده شده، چندی بعد، لباسهایشان تمام و کمال آماده است. با انواع رنگهای سبز - زرد - آبی - قرمز - بنفش - ارغوانی - سفید - نارنجی - گل بهی - عنبی - با خود می‌گویند که چه بزگی کرده‌اند و خیاط آفرینش با چه مهارتی آنها را آراسته، نه جانم، این خیاط، رنگهای سیاه و خاکستری و سورمه‌ای و قهوه‌ای کمتر به کار می‌برد. به رنگین کمان نگاه کن. ادای آرایش آنها را درمی‌آورد و چون تقلید می‌کند زودگذر است... آه که عرق خورشید طلاست، نور مهتاب نقره است و فطره‌های باران آسمانی دز و آذین درختها از این همه جواهر خدایی است. مادر بزرگ گفت: «اللهاکبیر». صدایش خشن و آمرانه بود و هشی دانست که باید پنجره را ببندد. اگر به نرمی گفته بود: «والشمس وضحیا»، شعر ذهن هشی این طور به



تلخی نمی‌گرایید که با خود بگوید: آسمان دروغ است، یک توده هوای انباشته بیشتر نیست. ماه هم سنگتان سرد و تاریکی است. خورشید هم لابد توده‌ای مواد گداخته است.

کت عنایش را پوشید و دستی به سر و صورت کشید... (صص ۹۲-۹۳)

از این نوع توصیفات و نداءهای ذهنی به وفور در جزیرهٔ سرگودانی یافت می‌شود که در بعضی موارد مؤثر افتاده و در بعضی موارد تنها بیانگر توانایی نویسنده در توصیفات زیبا و دل‌انگیز است و به فضا سازی در رمان چندان کمکی نمی‌کند.<sup>۵</sup>

۵. نثر جزیرهٔ سرگودانی  
نثر دانشور در زمرهٔ زیباترین نثرهای داستانی معاصر است و این زیبایی موهون تعمق و توغیل دانشور است در متون ادبی کهن. نویسنده در آثار خود چه به لحاظ درونمایهٔ داستانی و چه به لحاظ دایرهٔ واژگان و ساخت نحوی زبان از این همدمی با ادبیات کهن سود جسته است. سودشوند نمونه‌های عالی از این بهره‌گیری را به تماشا می‌دهد، نثر جزیرهٔ سرگودانی نیز از این ویژگی برخوردار است. بعضی بخشهای کتاب در نهایت سلاست و بلاغت به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند. با وجود این به اعتقاد راقم این سطور، نمونهٔ عالی نثر دانشور را باید در سودشوند و فریب جلال یافت.

در جزیرهٔ سرگودانی گاه تساهل و تسامح دانشور نثر وی را به سستی کشانده است:

- هر دو تان شاگرد من بوده‌اید، دوستان دارم، منهنی مراد شوهر مشکلی است. (ص ۱)

- هستی و سلیم می‌آیند و شام فشنگی برایشان تهیه می‌بینی. (ص ۱۱۲)

- در اداره چشمش که به مراد افتاد، پیکری ذهنش جا خالی داد. (ص ۱۸۶)

- هستی در نرخ سلیم بود که فکری نمی‌موند. یعنی گوش نمی‌داد؟ (ص ۲۴۱)

- مردی با یک شلوار چین و پیراهن آستین کوتاه با پرونده‌ای در دست به اتاق منشیها آمد. (ص ۲۲۵)

- دلش می‌خواست دستهای کوچکش را مشت بکند و پای دو چرخه بزند و او ببیند. (ص ۲۹۰)

- اگر زنده می‌ماند و پای دو چرخه زدنش را می‌دید چه خوب بود؟ (ص ۲۹۳)

این تساهل گاه به نداءهای عامیانه و سطحی می‌انجامد، آنهم در جایی که سخن از موضوعی مهم و جدی است:

- اشک، عصاره و تبلور همهٔ تلخیها، همهٔ شادمانیها، همهٔ سردرگمیهای روح آدمی بود، اما اشک شور بود، چرا که شوربختی آدمیان بیش از

بختیاری آنها بود. سالکان دراز بود که سلسلهٔ اشکبانیان منقرض شده بود، اما سلسلهٔ اشکبهای آدمی انقراض نمی‌یافت. (ص ۴۶)

... با این حال مردها جوشیان شمارهٔ یک

بوده‌اند و حق داشته‌اند که جوش بیآورند و وقتی کسی جوش بیآورد سو می‌رود و زنتها شوربان

شمارهٔ دو بوده‌اند که فقط بایستی شور بزنند. (ص ۴۶)

(۱۶۱)

## ۶. سنتهای فرهنگی

بهره‌گیری از فضاهای بومی و آمیخته شدن رویدادهای داستانی سودشوند با متن سنت فرهنگی ایران رمان را به صورت یکی از جدی‌ترین و ارزشمندترین رمانهای خواندنی درآورده است. اما در جزیرهٔ سرگودانی بی‌هوشی تهران و طبقه‌ای که رویدادهای رمان در آن شکل می‌گیرد و عدم درآمیختن آن با سنتهای فرهنگی موجب شده که عناصر حاضر در داستان در رفتارهای فرهنگی خود توجهی به سنت نداشته باشند.

کوششهای نویسنده در درآمیختن رویدادهای رمان با نوشته‌های سهروردی و تذکیر قزوینی، شرح و بسط تمام و کمال سنتهای عید جهت زندگی طبقه‌ای که فاقد هویت فرهنگی است، سنت را نیز چون اشخاص حاضر در داستان سرگردان نموده است. همگان با سنت بازی می‌کنند، از احمد گنججور، دلال امریکایا گرفته تا سلیمی که تظاهر به رویکرد به سنت می‌نماید، سلیم سرگردان بین مفتاح‌الحنان و حلیه‌المجتبی و زادالمعاد با آرای دکتر شریعتی و عرفان هندی و تذکیر قزوینی و... تاجر تکلمه در بازار، انقلابی مسلمان و... آتش قلمکار مورده‌سند همگان.

سخن آخر اینکه اگر رمان جزیرهٔ سرگودانی بیانگر بخشی از تاریخ اجتماعی مردم ایران و مبارزهٔ آنها باشد - که هست - خواننده باید با احتیاط تمام در باب داوریهایی نویسنده به قضاوت بشیند. دانشور به اقتضای مسلک فکری خود - عدم تقید به حزب و ایدئولوژی خاص - خواننده را با کسانی بیشتر آشنا می‌کند که به اعتقاد وی به این نوع گرایش فکری رغبت دارند. در این میان نقش آل احمد برجسته‌تر از دیگران است، منشی نه آل احمدی که در طلب حقیقت و راهی جهت گریز از اشتباه فاصلهٔ آرای کسروی و حزب توده را تا حاجی مسلمان شدن به هروله می‌بیماید، بلکه انسانی که معقول است و سعی می‌کند همواره فروتنترین را برگزیند.

آل احمد، خلیل ملکی، علی شریعتی، م. امید، محمد مصدق، فروزانفر، استاد مانی و... افراد حاضر در رمان جزیرهٔ سرگودانی اکنون رؤیای دو نقاب خاک کشیده‌اند و سنگ و سنگین کردن آوای آنها آسان می‌نماید، اما حق این است که در رمان مذکور نقش بعضی از آنان کم رنگ و حتی تحریف شده و شریعتی از آن زمره است.

اشخاص حاضر در جزیرهٔ سرگودانی اگر هر یک نمایندهٔ یک تیپ اجتماعی باشند - که به زحمت می‌توان آنها را تیپ به حساب آورد - اکثریت قریب به اتفاق سرگردان و پله هستند و در این میان تنها سلیم و آل احمد - منشی آل احمدی که دانشور ترسیم کرده - به نوعی طمانینه و آرامش دست یافته‌اند.

رمان جزیرهٔ سرگودانی قابل تأویل است، به اعتباری این جزیره وضعیت زنان جامعهٔ ایران است که همواره فراموش شده‌اند و آنها که خودی نشان

داده‌اند نیز سرگردان هستند و هرگز نشواسته‌اند به هویت زنانهٔ خود دست یابند. به دیگر سخن جزیرهٔ سرگودانی را می‌توان وضعیت جامعهٔ بی‌ثبات ایران دانست که همواره بحرانهای اجتماعی و سیاسی، آن را دستخوش دگرگونی می‌کند و در آن، آرامش، اعتماد به حیات اجتماعی و سرزندگی از مردم سلب می‌شود.

ایدئولوژی‌ها و مکاتب فکری که همواره غذای هواخواه داشته و دارند صورت دیگری از جزیرهٔ سرگودانی است؛ هواخواهانی که هرگز نتوانسته‌اند به آرزوهای و آرمانهای خود صورت تحقق بخشند و سرگردان و ناکام عمر خویش را به سبیل بی‌امان حوادث سپرده‌اند. و دیگری جایی است در جغرافیای ابراض در جزیرهٔ نمک‌گداز از اکتشافات کراسلی مستشار فرهنگی امریکا جهت معدوم کردن مخالفان سیاسی نظام گذشت.

شیوهٔ روایت و ماجراهای سادهٔ داستان، شهرت خاتم دانشور، قابل درک بودن بسیاری از ماجراهای داستان برای جامعهٔ کتابخوان ایران، و نثر فصیح و بلیغ نویسنده موجب شده است تا این کتاب با اقبال فراوان روبرو شود. به گونه‌ای که سال گذشته در رتبهٔ کتابهای پرفروش بود. اما به اعتقاد راقم این سطور به لحاظ ساخت داستان هنوز دانشور با سودشوند شناخته می‌شود و نویسنده‌ای است به اعتباری تک اثره.<sup>۶</sup>

پاداشتها

۱. مجلهٔ «مفید»، گفت و گوی گلشنیری با دانشور، خرداد ۱۳۶۵.

۲. دانشور - سلیم، جزیرهٔ سرگودانی، تهران، خوارزمی، ج اول، ۱۳۷۲. کلیهٔ ارجاعات در متن به این کتاب است.

۳. به عنوان مثال نگاه کنید به: «گردون»، گفت‌وگو با سلیم دانشور، شماره‌های ۳۷ و ۳۸ فروردین ۱۳۷۲.

۴. کوندرا، میلان، کلاه کلبه‌نشین، ترجمهٔ احمد میرعلایی، تهران، دعاوند، ج اول، ۱۳۶۹.

۵. نثر از عید زاکانی (سلیم دانشور).

۶. متأسفانه این ویژگی در اغلب رمانهای طراز اول زبان فارسی دیده می‌شود، زیبایی نثر مقوله‌ای است که نویسندگان ایرانی بیش از حد بدان پرداخته‌اند.

اگر بخواهیم نمونه‌ای از این نویسندگان به دست دعیم باید از محمود دولت‌آبادی و اثر زیبا و ارزشمند او کلبه‌نشین یاد کنیم. نثر دولت‌آبادی را می‌توان دل‌انگیزترین و زیباترین نثر داستانی معاصر به شمار آورد، اما این زیبایی نثر موجب گردیده نویسنده بیش از حد لزوم به توصیف بپردازد و همین امر به بافت کلی داستان او لطمه وارد کرده است، اما در اثر دیگر خود جای خالی صلیح به توصیفات داستانی کمتر توجه نشان داده که در نتیجه بافت داستانی رمان استوارتر است.

دانشور در مصاحبهٔ خود با «گردون» می‌گوید:

من می‌خواستم نویسندهٔ تک اثره باشم. رنگ به «گردون»، گفت‌وگو با سلیم دانشور، شماره‌های ۳۷ و ۳۸ فروردین ۱۳۷۲.

۶

۶

۶